

نحوه شکل‌گیری فرهنگ عمومی و رفتار فرهنگی

● ع-شورورزی*

چکیده

شکل‌گیری فرهنگ عمومی و تجلی نوعی خاص از رفتار فرهنگی، پدیده‌ای خلق‌الساعه نیست که یکباره ظهور یابد، بلکه امری فرایندی است که در گذر زمان متولد شده و عینیت می‌یابد. این امر فرایندی، بر بسترهایی متکی است و آن بسترها هستند که فرهنگی ملی و رفتاری را می‌پرورند، در این نوشتار، این عاملها و بسترها، مورد ارزیابی و بررسی قرار گرفته است. در راستای تبیین این مهم، چند عامل، به‌عنوان مولدهای فرهنگ مورد بحث قرار گرفته‌اند که عبارتند از: افکار، ایده‌ها، اندیشه‌ها و عملها و عکس‌العملهای یک ملت؛ و جامعه، را این عاملها بوجود آورده و می‌پرورند.

الف) نخبگان فکری و دینی ساختمان فرهنگ اجتماعی را مهندسی نموده و می‌سازند. نخبگان افرادی هستند که به نوعی، به بلوغ فکری و عقلانی دست یافته‌اند. این مسئله در دو طیف بررسی شده است، طیف نخست، روشنفکران غیردینی هستند، که معمولاً با گرایشهای عقل‌مدار، حسگرایانه، تجربه‌گرایانه و علم‌مدارانه تجربی، درباره‌ی اندیشه‌ها به قضاوت می‌پردازند. اینان معمولاً تقلید از غرب را رویه خود قرار داده‌اند و فرهنگ دینی و ملی وابسته، غیردینی و مخالف با نمادهای دینی را ترویج کرده‌اند؛ همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، طالبوف و...

طیف دوم؛ روشنفکران دینمدار و دینی‌اند که تکانه بزرگ و مقدسی را در جامعه ایجاد نموده‌اند، همچون سید جمال‌الدین اسدآبادی که بدون تردید،



سلسله جنبان نهضت‌های اصلاحی دوران معاصر محسوب می‌گردد؛ همچون امام خمینی قدس سرّه که تکانه‌ای معطوف به معنا و دین را، با پروراندن اندیشه‌ها، در قالب انقلاب اسلامی ایجاد نموده‌اند.

همچنین به وظیفه نخبگان در شکل‌دهی فرهنگ عمومی نیز در این مقاله اشاره شده است. اندیشیدن منطقی، رهایی از دگماتیسم، آموزش استقلال فکری، به صحنه درآوردن دین و مبارزه با جمود فکری، که رسالت نخبگان معاصر دینی است.

ب) مدیران و سیاستگذاران نظام؛ که در شکل‌دهی فرهنگ عمومی سخن نخست را می‌گویند؛ به عنوان نمونه، گرایش مدیران به عدالت، گرایش عدالت خواهانه را در مردم سبب خواهد شد.

ج) نقش آفرینی نظام تربیتی، محور دیگری است که به عنوان بنیاد شکل‌دهی فرهنگ عمومی بررسی شده که باید تربیت، قدسی باشد تا همه امور، چتری از قدسیت را بر سر خود بیفکنند.

د) به صحنه درآوردن دین، بنیاد دیگری است که بررسی شده است. دین عاملی جهت دهنده به نیکیها و فضیلتها و بازدارنده از زشتیها و رذیلتهاست و همین رویکرد، تفاوت جوهری جامعه دینی با جامعه غیر دینی را نشان می‌دهد.

واژگان کلیدی:

فرهنگ عمومی، رفتار فرهنگی، نخبگان فکری و علمی، حس‌گرایی، تجربه‌گرایی

مقدمه

فرهنگ عمومی و نوع رفتار فرهنگی، پدیده‌هایی خلق‌الساعه نیستند که یکباره تظاهر و خودنمایی کنند؛ بلکه اموری فرایندی هستند که در گذر زمان متولد می‌شوند و رواج عملی می‌یابند. فرهنگها در گذر زمان تغییر ماهوی می‌یابند و شکل مطلوب و یا نامطلوب می‌گیرند.



شناخت بنیادهای شکل‌یابی رفتار فرهنگی و فرهنگ ملی، به ما کمک می‌کند که زیر ساختها را شناسایی نموده و براساس آن، مدل فرهنگی جامعه را تنظیم نماییم. بنیادها و روند شکل‌یابی فرهنگ عمومی، این خصوصیت و ثمره را نیز در پی خواهد داشت که امکانات و مقدرات هر جامعه و ظرفیت آن را نیز مورد شناخت قرار دهیم تا در تصمیمات کلان اجتماعی، به سوی نقطه‌های مطلوب، سیری بایسته آغاز و انجام گردد. از این رو، فرایند شکل‌یابی فرهنگ عمومی را مورد کاوش و بررسی قرار داده و به نحوه آغاز و انجام چنین فرایندی می‌پردازیم، تا در پرتو چنین بحثی بتوانیم آینده را محک بزنیم، گذشته را شناسایی کنیم و نقاط ضعف و قوت آنها را ارزیابی و شناسایی نماییم و با بصیرت و بینایی مطلوبی به مبارزه با عواملی که ساختمان فرهنگ را بیمار و ناتوان و معیوب ساخته پردازیم. همچنین شاکله فرهنگی مطلوب جامعه را هم بهتر بشناسیم. اجمالاً شناخت این بنیادها؛ چه مثبت ساز و چه منفی ساز، قادرند در جامعه ما انقلاب در ماهیت بوجود آورند و فرهنگ مسخ شده، صادراتی و تحمیل شده را به کنار افکنده و فرهنگ خلاق، غرور آفرین، ملی و پیش برنده را برجای آن بنشانند.

اقبال لاهوری درباره فرهنگ قرآن و گسترش آن در جامعه شعری دارد که گویای همین وضعیت است. وی می‌گوید.

نقش قرآن، چونکه در عالم نشست
نقشه‌های پاپ و کاهن را شکست
فاش گویم آنچه در دل مضمحل است
این کتابی نیست، چیزی دیگر است
چونکه در جان رفت، جان دیگر شود
جان چو دیگر شد، جهان دیگر شود
منظور اقبال آن است که اگر فرهنگ قرآنی در عالم انسانی بنشیند، عالم انسانی را به کلی و در ماهیت تغییر خواهد داد و همه چیز را در جریان تغییرات خود قرار خواهد داد و نحوه رفتارهای عالم و آدم را شکلی نو خواهد بخشید.

مفهوم فرهنگ عمومی و رفتار فرهنگی

زندگی انسان و روابط گوناگون آن، به قدری مهم و جدی است که باید مستقیم و بدون واسطه، آن را شناخت و ارزش آن را درک کرد و در ترتیب، تنظیم، تغییر و اداره آن بدون واسطه مشارکت و مداخله نمود.



فرهنگ عمومی؛ نوع افکار، ایده‌ها، هدفها، اندیشه‌ها، عملها و عکس‌العملهای یک ملت و جامعه است و در حقیقت؛ تظاهرات رفتاری خاص و ویژه‌ایی است که از آحاد یک جامعه مشاهده می‌گردد این نوع تظاهرات رفتاری، نشان دهنده‌ی شعور و بنیه‌ی عقلی، ادراکی و دماغی است که در یک جامعه احساس می‌گردد. مثلاً ایجاد نظم اجتماعی و رعایت نظم برای رسیدن به برنامه و رسیدن به اهداف کمی و کیفی، نمونه روشنی از تظاهر نوعی خاص از فرهنگ عمومی و رفتار ملی است.

اگر ملتی ادراک نماید که همه طرحها و تصمیم‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و صنعتی، باید به وسیله نظم خاص اجتماعی پیاده گردد، طبیعی است که نظم در تمام قلمروهای یاد شده در آن نهادینه خواهد گردید. و نیز اگر ادراک نماید که نارسایی‌ها و نقایص اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی بر اثر فقدان نوعی خاص از نظم اجتماعی است، بدیهی است که به سوی حذف بی‌نظمیها سیر خواهد نمود؛ این وضعیت را می‌توان فرهنگ عمومی نامید؛ زیرا این باورها تبدیل به فرهنگ شده و به حوزه رفتاری ملت و جامعه‌ای انتقال یافته است.

این باورها جامعه را متوجه آرمانهای انسانی و متعالی خواهد ساخت و در تقابل با ناهنجاریها، سرعت خواهد بخشید، که البته عکس این باورها، همسازی با ناهنجاریها را شاید هم به شکلی ناخواسته، بر ملتی تحمیل نماید.

البته فرهنگ عمومی، همواره باید با مقتضیات زمانی سمت و سو یافته و شکل داده شود و در حقیقت، میعاد سرنوشت یک جامعه با چنین شکل دهی فرهنگی، تحقق یابد و ناهنجارها به ناهنجارهای عمومی تبدیل گردد.

بنیادهای شکل‌گیری فرهنگ عمومی

بنیادها، پایه‌ها و مبانی و زیر ساختهایی هستند که فرهنگ عمومی را شکل داده و صورتبندی می‌کند و سپس آنها را در ساختمان‌هایی که طبق نقشه‌ای آن را طراحی کرده‌اند، جای داده و ساختمان عمومی فرهنگ را عینیت می‌بخشد، این بنیادها، شکل دهنده و پردازنده‌های فرهنگ عمومی و رفتارهای فرهنگی، چند مقوله‌اند که یک به یک، آنها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.



الف) نخبگان فکری، دینی و...

کلمه نخبه^۱؛ به کسی اطلاق می‌گردد که وجه تمایزی از دیگران، در ساختمان فکری، عقیدتی و مرامی خویش دارد.

نخبه‌گرایی^۲؛ از جمله حرکتها و دیدگاههایی است که امروزه از حضوری فراگیر در فلسفه‌های فکری و سیاسی برخوردار می‌باشد. این اصطلاح، در قرن هفده میلادی وارد عرصه فرهنگ اقتصادی شد و بیشتر، هدف از آن مسئله مرغوبیت کالاهای تجاری بود و بتدریج طی ایجاد یک دگرذیسی در مفهوم، وارد عرصه فرهنگی و اجتماعی گردید و با این رویکرد، نخبه‌گرایی به مفهوم آن است که جامعه، باید تحت حاکمیت افراد و گروه‌های خردورز و فرزانه و دارای ملاکهای برجستگی و برگزیدگی اداره شود.

کلمه نخبگان، نشان دهنده افرادی است که به نوعی از بلوغ عقلانی، فکری و معرفتی نائل آمده‌اند.

کلمه نخبه و نخبگان برافرادی اطلاق می‌شود که تحت عنوان فیلسوف، دانشمند، عالم دینی، هادی و راهنمای دیگران و... معرفی می‌شوند، اطلاق واقعی کلمه، به انسانهای شایسته و دارای برجستگیهای فکری و معرفتی است. این مسئله را در سه طیف به طور اجمال مورد بررسی قرار می‌دهیم.

طیف نخست روشنفکران غیر دینی

روشنفکران غیر دینی، به طور عمده افکار و اندیشه‌ی خود را از عالمی دیگر و از دنیایی ماورای دنیای دینی گرفته‌اند و معمولاً به نوعی از تقلید گرفتار شده‌اند، این روشنفکران، تعریفی و رای روشنفکری اصیل دینی دارند.

زیرا که روشنفکر دینی کسی است که به سطح متعالی آگاهی و معرفت و تعهد و مسئولیت دینی دست یافته و دانش او دینی است و عملکردها، تبلیغات و دردی که حس می‌کند، کاملاً صبغه دینی دارد اما روشنفکر غیردینی، اصولی را مبنا و معیار قرار می‌دهد که کاملاً کپی شده از اصول روشنفکری غرب است، در این راستا می‌توان از این اصول یاد کرد:

1. Elite

2. Elitism



۱. اصالت عقل جزئی اندیش

این تفکر، کاملاً تفکری رنسانسی است که به تشکیک و نهایتاً افکار معرفت‌های فراعقلی می‌پردازد و تنها در حوزه معرفت‌های عقلی سیر می‌نماید، عقل‌گرایی به مفهوم تبیین عقلی جهان و انسان، توسط فیلسوفان مغرب زمین ایجاد گردید و آغاز این تفکر از سوی کانت بوده است. معرفت‌های فراعقلی و وحیانی را مورد تردید، تشکیک و انکار قرار می‌دهد و آنها را قابل اثبات نمی‌داند. و بعدها این تفکر، توسط فیلسوفان مغرب زمین تداوم یافت، و سایر فیلسوفان غربی نیز، همان تفکر کانتی را ترویج نمودند. آموزه‌های فراعقلی، مورد تشکیک و تردید و نقادی قرار گرفت. ساختمان روشنفکری در غرب، با این ساختار، موجودیت یافت.

۲. اعتقاد به حس‌گرایی

اصل دیگر از اصول روشنفکری در غرب، اعتقاد به حس‌گرایی است، آنها شناخت حسی را تنها راه معرفت دانسته و دیگر اقسام و نحوه‌ی معرفت را منکر شدند، حس‌گرایی، به عنوان فلسفه‌ای مدون، به انکار سایر اقسام معرفت پرداخته و دیگر انواع معرفت را معرفت نمی‌دانستند.

در نتیجه چنین اعتقادی؛ گزاره‌های ماورایی، مورد انکار معرفتی قرار گرفته و گزاره‌های حقوقی نیز غیر علمی تلقی شدند و قضایا را منحصر به قضایای حسی دانستند و در کلیت خویش، دین را به عنوان آموزه‌های فراعقلی و فراحسی از میدان خارج نمودند.

۳. اعتقاد به تجربه‌گرایی

اصل دیگری که به موازات دو اصل فوق شکل گرفت، جریان تجربه‌گرایی^۱ بود. «فرانسیس بیکن» که پدر روشنفکری در غرب شمرده می‌شود، این تفکر را ابداع نمود. البته اصل تجربه‌گرایی قرین و همدوش حس‌گرایی و مکمل آن است ولی در واقع آنچه را که حس می‌شود، می‌خواهد به مرحله آزمون و تجربه نیز بگذارد.

۴. علم‌مداری

علم‌مداری، در واقع فرزند خلف حس‌گرایی و تجربه‌گرایی است. این‌گرایش، یک اعتقاد فلسفی و معرفت‌شناختی است، روشنفکران فیلسوف غربی معتقدند که معرفت



تنها از راه حس و تجربه بدست می‌آید و محصول آن پیدایش علم تجربی است.

مباحث دیگری همچون اومانیسم؛ یعنی انسان‌گرایی و انسان‌محوری و نیز سکولاریسم، از دیگر وجوه این جریان فکری بود. روشنفکری در غرب، با این سامانه رشد یافت و پس از مدتی که غربیان، از نوعی پیشرفت در این عرصه‌ها برخوردار شدند به صدور اندیشه‌های خود پرداختند.

جذب افکار مستعد

کار عمده‌ای که اروپائیان انجام دادند، این بود که به جذب استعداد‌های سرشار ممالک پرداختند و فرزندان کشورهای شرقی، از جمله کشورهای اسلامی را به کشور «متروپل» فرا خواندند و در انگلستان آنها را تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های خود قرار دادند و به کشور‌هایشان بازگرداندند و نتیجه آن شد که فرهنگ غربی در کشورهای اسلامی، حداقل کاری را که انجام داد این بود که فاصله‌ای طولانی با اندیشه‌های بلند دینی و اسلامی بوجود آورد. «توین پی» مورخ انگلیسی، این مسئله را اینگونه گزارش می‌دهد:

«سر آمدان اروپایی و انگلیسی درصدد برآمدند که اصول انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی انگلستان را به جهان غیر اروپا صادر نموده و آنها را در آن کشورها بومی نمایند، از این رو نوجوانان مستعدی را از کشورهای شرق دور، آسیا و آفریقا و شرق اسلامی گزینش نموده و آنها را به اروپا آورده و تحت آموزش قرار داده و اصول تعالیم غربی را به ذهن‌های آنها منتقل کردند؛ گویی که ذهن‌های آنها را شسته و رفته ساختند و با آهنی تفته اصول تعالیم غربی را به ذهن‌هایشان منتقل نمودند، این افراد هنگامی که به کشورهای خودشان برگشتند، دیگر سخنی از خودشان برای برادران و هم‌میهنان خود نداشتند؛ جز آنچه که ما به آنها می‌گوییم اینها دلفک‌های متحرکی بودند که اصول ما را منتقل می‌کردند. آن‌ها پژواک دوبله صدای ما بودند ما در آمستردام و لندن و پاریس، سخنی می‌گفتیم، ناگاه می‌دیدیم در جایی از شرق دور و خاور اسلامی و آفریقا سخنان ما دوبله و پژواک می‌شود، هر یک از آنان رساله‌ای از انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی زیر بغل داشتند و هنگامی که به کشورهایشان برمی‌گشتند،



می‌خواستند نقش و بسپیر، مارتین لوتر و ژرژ کالون را بازی کنند.^۱ دقیقاً همین نکته‌ای که توین بی گفته، در ایران توسط افرادی خود فروخته، همچون «میرزا فتحعلی آخوند زاده» و «میرزا ملکم خان» و «طالבוغ» و... به اجرا در می‌آمد بگونه‌ای که میرزا فتحعلی آخوند زاده، خود را مارتین لوتر ایران دانسته و در صدد لیبرالیزه نمودن ایران برآمد. در نتیجه می‌توانیم بگوییم که تحصیلکردگان در غرب، در بست در اختیار افکار غربی بودند و هنگامی که به کشور خودشان بازگشتند، فرهنگی غربی را رواج داده و به نهادینه کردن آن و به ایجاد سستی و رخوت در بدنه امت اسلامی پرداختند.

«انگلیسیها با آن که در دوران سلطنت کریمخان زند، در تاریخ ۲۳ ذی الحجه ۱۱۷۶، فرمانی برای تجارت در ایران، بدست آوردند ولی عمده نفوذشان از زمان فتحعلیشاه و مخصوصاً از زمانی است که ناپلئون؛ امپراطور فرانسه، به اتفاق «پل اول»، امپراطوری روسیه؛ می‌خواست با کمک ارتش ایران، به تسخیر هندوستان اقدام نماید، از این تاریخ با ظهور «سرجان ملکم» و سپس «هارفورد» و «جونس» مأمورین سیاسی انگلیس، روابط ایران و دولت انگلستان وارد مرحله تازه‌ای می‌شود، از این زمان، انگلیسیها، مطابق مقتضای روز، روشهای گوناگونی در پیش می‌گیرند و برای حفظ منافع امپراطوری بریتانیا و به منظور برده و بنده ساختن ایرانی و رسوخ در کلیه شئون اجتماعی این ملت، وارد عمل می‌گردند و با دادن رشوه و هدایا و ترویج فساد و پراکندن تخم نفاق و تقویت خیانتکاران و بیگانه پرستان، تیشه به ریشه هستی مردم ایران می‌زنند»^۲

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فرهنگ وابستگی فرهنگی روئیده از سامانه روشنفکری غیردینی

کسانی که به غرب رفتند و در معرض انتقال افکار غربی قرار گرفتند، همین که به ایران بازگشتند به ترویج آن افکار و اندیشه‌ها پرداختند، مبانی (عقل جزئی)، حسگرایی و تجربه گرایی و امانیسم را معیار قرار داده و به ترویج فکر وابستگی پرداختند و سایه سیاه و شوم استعمار را در ایران گسترده و در اخلاق و دیانت و ارزشهای اجتماعی،

۱. شهریار زرشناس، تأملاتی درباره جریان روشنفکری در ایران.

۲. ابراهیم تیموری. عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، (تهران، نشر اقبال، ۱۳۲۲)، صص ۵۲



تغییراتی منفی را سبب گشتند. و بالاخره در یک فرایند تاریخی، استحاله و وابستگی در دوره قاجار به حضور مسلط غرب و استعمار آن‌ها در ایران منجر گردید.

«تأییدگی و مرعوبیت و مجذوبیت و انفعال تاریخی روشنفکری ایران نسبت به غرب و تبعیت، کورکورانه آن از آراء و عقاید فلسفی، اجتماعی و سیاسی آنها و تقلید بیمارگونه آن نسبت به مدرنیسم غربی، امری چنان آشکار و هویداست که حتی مورخین و نویسندگان غربزده و روشنفکر نیز، توان انکار آن را ندارند.»^۱ «روشنفکران ایرانی، ضمن تبعیت و تقلید تمام عیار و سطحی از آرای نویسندگان و متفکرین غربی، داعیه محو کامل میراث فرهنگی، اعتقادی و سنتی و تسلیم بلا شرط ایران به تمدن اروپایی را داشتند.»^۲

خیل روشنفکران غیر دینی، همچون طالبوف که به جنگ با دین و احکام شرعی پرداخت و همچون میرزا ملکم خان که رسماً به انحلال دیانت در ایران می‌اندیشید و همچون میرزا فتحعلی آخوندزاده که احکام دین را احکامی پوسیده و موهوم و عقایدی بی‌جهت می‌داند و همچون آقاخان نوری و دهها فرد دیگر، عقایدی را ترویج کردند که کمترین نتیجه‌اش آن شد که بتدریج فرهنگی غیر دینی، و در بسیاری موارد، ضد دینی در ایران رسمیت و شیوع یافت و بالاخره، مهمترین مشخصه آن، گسیل دادن کشور به یک وابستگی فرهنگی شدید و همه‌جانبه بوده و مبلغان مذهبی غرب و مسیحیت و حتی طرفداران افکار مارکسیستی فرصت یافتند که به ترویج ایده‌های ضد دینی خود بپردازند و در نهایت، در اخلاق و آداب فرهنگ ایرانی تغییراتی ارتجاعی را سبب گشتند. در نتیجه همین سیاستهای فرهنگی و وابستگیها بود که طبقه‌ی به اصطلاح وابسته روشنفکر غیر دینی، افتخار می‌کردند که تسلیم بی‌چون و چرای غرب باشند، آنها افتخار می‌کردند و می‌گفتند: «من اولین فردی هستم که اولین نارنجک تسلیم در برابر غرب را منفجر کردم»^۳ از راه همین نوع وابستگیهای فکری بود که آداب و عادات و رسوم و رفتارهای خاصی بروز و تجلی یافت که حتی در گذاشتن نام روی فرزندان خود و پوشش‌ها و لباسها و حتی محاورات عرفی خاص نمودار گردید.

۱. شهریار زرشناس. پیشین، ص ۴۷

۲. همان، ص ۴۸

۳. موسسه‌ی فرهنگی قدر ولایت، تاریخ تهاجم فرهنگی غرب، نقش روشنفکران وابسته، (تهران):

موسسه‌ی فرهنگی قدر ولایت، (۱۳۷۷)، ج ۳ «میرزا فتحعلی آخوندزاده»، ص ۴۸



پس از دوره قاجار و انقراض سیاسی و فیزیکی آن حکومت، باز هم همین طبقه بودند که رضاخان را تأیید کردند و از او پشتیبانی نمودند و او را برگزیده ملتی پرسابقه تحمیل نمودند، افراد خود فروخته‌ای مانند «سید ضیاء الدین طباطبایی»؛ مدیر روزنامه «رعد»، همیاری و همکاری کاملی با رضاخان انجام دادند و سپس نسلی از خود فروختگان دربار قاجاری به دربار پهلوی راه یافتند و حکومت استبدادی رضاخان را با رسوخ در فرهنگ عمومی ایران بر سر کار آوردند، و این ماجرا تا جایی رسید که در ماجرای «کشف حجاب»، رضاخان را به عنوان یک فرد سنت شکن و جسوری که کشور را می‌خواهد به ترقی برساند معرفی کردند و آنچه که نباید بشود اتفاق افتاد.

«تقی زاده» که در دربار رضاخان، از محبوبیت بالایی برخوردار شد، و سنگ آسیاب استبداد را می‌چرخاند چنین نگاشته است.

«وظیفه اول همه وطن پرستان ایران، قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشرط و قید و تسلیم مطلق در برابر اروپا و اخذ عادات و آداب و رفتار و کل اوضاع فرنگستان است... ایران، باید ظاهراً و باطناً و جسماً و روحاً فرنگی مآب شود.»^۱

این باورها به جامعه انتقال یافت و عصر خفقان و دیکتاتوری و استبداد خشن نظامی در ایران، تشخیص یافت. روشنفکران وابسته، سالهای سال تلاش ورزیدند، فرهنگ‌سازی نموده و زمینه را برای هر چه غربی‌تر شدن مهیا کردند، البته در تاریخ گذشته این مسئله، در جهان اسلام بی سابقه نیست، چنانکه عناصری دارای معلومات و آشنا به مسائل فکری و فرهنگی، نقش بارزی را در تاریخ اسلام و در اغفال توده‌های مسلمان بازی کرده‌اند، چنانکه امام سجاد علیه السلام به «محمدبن شهاب زهری»، چنین می‌نگارد:

«تو را سنگ آسیاب ستمشان ساخته، و پلی برای گذر از تو به آرزوهای شیطانی‌شان».^۲

بطور کلی در سده‌های معاصر، روشنفکران و نخبگان فکری فراوانی، سر به کمند اطاعت غرب نهاده و فرهنگ ملی و باورهای عمومی و رفتارهای ملی را بگونه‌ای شکل

۱. همان، ج ۴، ص ۱۷۲.

۲. ابو محمد حسن بن علی الحسین بن شمیمه، حرانی، *تحفه العقول*، (تهران: انتشارات علمیه اسلامیة)، ص ۲۸۵.



دادند که عقب ماندگی جامعه را سبب گشتند و جامعه را دچار تأخیر فرهنگی و عقب ماندگی‌های فراوانی نمودند، و در دوره خاصی پس از این تلاشها عصر تاریک، عصر ابتدال، عصر وابستگی و انحراف در باورهای عمومی و رفتارهای ملی را سبب گشتند.

طیف دوم روشنفکران دینی

نمونه دیگری که فرهنگ سازی روشنفکران و نخبگان را نمودار می‌سازد، روشنفکران دینی‌اند که تکانه بزرگ و مقدسی را در جامعه ایجاد می‌کنند و عزت‌های فرو خفته مسلمین را دوباره نمودار می‌کنند و سبب افتخاراتی در تاریخ ایران می‌شدند.

نخبگان دینی و روشنفکران آزاده مسلمان و آشنایان به دین، هرگز روی خوش به سلطه بیگانه نشان نداده و شعارشان، برخاسته از شعارهای قرآنی بوده است که «ولن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا: خداوند هرگز راهی برای سلطه کافران بر مؤمنان قرار نداده است»^۱.

و همواره در نظرشان این حقیقت متجلی بوده است که «الاسلام يعلوا و لايعلى عليه: و اسلام برتری دارد و چیزی بر او برتری نمی‌یابد»

با تمسک به آیات کریمه‌ای همچون... کنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر: شما بهترین امتی هستید که برای انسانها از دل هستی برون آمده‌اید امر به معروف نموده و نهی از منکر می‌کنید».

این حقایق متعالی، همواره آنها را در مسیر مبارزات مکتبی قرار داد تا در راه ایجاد این باورها در درون جامعه به تکاپو و تلاش بپردازند.

سید جمال الدین اسد آبادی، که به حق جمال عالمان دینی و نخبگان فکری و روشنفکران دینی باور است، تلاش وسیعی را در جهت شناساندن اسلام ناب و رزیده و آگاهی اسلامی، دین باوری، دشمن ستیزی و استقلال خواهی را به باور مسلمانان منتقل می‌کند و تأثیرات عمیقی در رفتار و منش مسلمانان ایجاد می‌نماید، او اندیشه‌ی فکری، اجتماعی و سیاسی را ارائه کرد. وی درد جامعه دینی را استبداد و استعمار فکری می‌دانست و در راه بازگرداندن مجدد عظمت اسلامی به مسلمانان تلاش وسیعی را انجام داد و کوشید تا عرق دیانت و دینگرایی را به رگ و روح و روان جامعه مسلمانان



بدمد و آنها را از خواب سنگینی که گرفتارش شده‌اند، نجات بخشد.

«بدین تردید سلسله جنبان نهضت‌های اصلاحی صد ساله اخیر، سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی است؛ او بود که بیدارسازی را در کشورهای اسلامی آغاز کرد؛ دردهای اجتماعی مسلمین را با واقع‌بینی خاص بازگو نمود. و راه اصلاح و چاره‌جویی را نشان داد... نهضت سید جمال، هم، فکری بود و هم، اجتماعی؛ او می‌خواست رستاخیزی در اندیشه مسلمانان و نیز در نظامات زندگی آنها بوجود آورد. او در یک شهر و یک کشور و یک قاره توقف نکرد. هر چند وقت در یک کشور به سر می‌برد. آسیا و اروپا و آفریقا را پشت سر گذاشت، در هر کشوری با گروه‌های مختلف در تماس بود، همچنانکه نوشته‌اند در برخی کشورهای اسلامی عملاً وارد ارتش شد تا در دل سپاهیان نفوذ نماید. مسافرت سید به کشورهای مختلف اسلامی و بازدید آنها از نزدیک، سبب شد که آن کشورها را از نزدیک بشناسد... سید جمال در نتیجه تحرک و پویایی هم، زمان و جهان خود را شناخت و هم به دردهای کشورهای اسلامی که ناعیه علاج آنها را داشت دقیقاً آشنا شد.»^۱

این آشنایی از عمق اندیشه‌ی وی حکایت می‌کرد و از همین زاویه توانست تکانه‌ای فکری و سیاسی را در عموم مسلمانان ایجاد نماید.

«سید جمال، مهمترین و مزمن‌ترین درد جامعه اسلامی را استبداد داخلی و استعمار خارجی تشخیص داد و با این دو به شدت مبارزه کرد، آخر کار هم جان خود را در این راه از دست داد. او برای مبارزه با این دو عامل فلج‌کننده، آگاهی سیاسی و شرکت فعالانه مسلمانان را در سیاست واجب و لازم شمرد و برای تحصیل مجدد و عظمت از دست رفته مسلمانان و بدست آوردن مقامی در جهان؛ که شایسته آن هستند، بازگشت به اسلام نخستین و در حقیقت حلول مجدد روح اسلام واقعی را در کالبد نیمه مرده مسلمانان، فوری و حیاتی می‌دانست؛ او بدعت زدایی و خرافه‌شویی را شرط آن بازگشت می‌شمرد؛ اتحاد اسلامی را تبلیغ می‌کرد و دست‌های مرئی و نامرئی استعمارگران را در نفاق افکنی‌های مذهبی و غیرمذهبی می‌دید و رو می‌کرد.»^۲

از برکات قیام و نهضت سید جمال بود که در ایران، این باور به وجود آمد که باید

۱. مرتضی، مطهری، نهضت‌های اسلامی در یکصد سال اخیر، (تهران، نشر، سی‌تا، پاییز ۱۳۶۸)، ص ۱۵

۲. همان، ص ۱۵.



دست استعمار و استبداد را قطع نمایند و به همین جهت فرهنگ مبارزه پدیدار شد و دو حرکت بزرگ تاریخی شکل گرفت؛ ابتدا جنبش تنباکو بود که تلاشهای سید جمال در براندازی آن قرار داد، بسیار تعیین کننده بود و جنبشی ملی-مذهبی و فراگیری را سبب گشت و توانست که دست چپاولگران انگلیسی را قطع نماید.

حرکت دوم؛ نهضت مشروطیت ایران بود که حرکت‌های او و جنبش تنباکو، شالوده این نهضت را نیز فراهم ساخت. وی آرمان حکومت اسلامی، و مجد و عظمت اسلامی را در سرداشت و همین آرمان را به صورت فرهنگی فراگیر نهادینه ساخت پس می‌بینیم که این نخبه دینی و روشنفکر آزاده مسلمان و عالم اندیشمند که فخر تاریخ اسلام است، چگونه توانست در حیطه حرکت‌های اصلاحی، باور اسلامی را به مسلمین برگرداند؛ روح مقاومت را در مسلمانان بدمد و در نهایت مسبب آغاز حرکت‌های رهایی بخش در ایران باشد.

امام خمینی، تأثیرگذار بر فرهنگ عمومی ملل مسلمان

فرهنگ، تمدن، عملکردها، اقدام‌های سرنوشت ساز و مثبت در حیات انسانها، مادیون تلاشها، افکار و اندیشه‌ها و عملکردهای فرزندانگان و اندیشمندانی است که با اندیشه‌های والای خودشان، انسانها را به آزادی، عدالت و سعادت و جاودانگی دعوت می‌نمایند.

رہیافت آرمانگرایانه و معناگرایانه امام خمینی در باب حکومت اسلامی، چنان والا و سترگ است که به سهولت و سادگی نمی‌توان درباره آن به قضاوت نشست، ایشان با شیوه‌های راهبردی خاصی، نظریه حکومت اسلامی را با تلاش پیگیر و با نوع جامعه‌شناسی مختص و ویژه‌ی خودشان، برای مردم بیان نموده و آن اندیشه‌ی بزرگ الهی را به باور توده‌های اجتماعی منتقل کردند و به صورت یک «پارادایم»^۱ اجتماعی آن را به عینیت در آوردند و از همین رهگذار فرهنگ عزت‌طلبی، آرمان خواهی، آزادی‌طلبی، اسلام خواهی و ظلم ستیزی و خودباوری را در متن جامعه ایجاد کردند.

امام خمینی، مجموعه شریعت را، رهایی بخش دانسته و همچون خورشیدی تابان می‌دانستند که دین منشأ سعادت، آزادی، استقلال، عزت و سربلندی مسلمین است و لذا

۱. مراد از پارادایم "Paradigm" در این تعبیر، نظریه‌ای است که مورد پذیرش همگان قرار گرفته و به صورت امری مقبول، مورد عمل انسانها قرار می‌گیرد.



همه مسلمانان را به جمع شدن بر حول محور اسلام فرا خواندند:

«من امیدوارم که همه ملت‌های اسلام که به تبلیغات سوء اجانب متفرق شده‌اند و در مقابل هم قرار گرفته‌اند بیدار شوند و با هم متحد گردند و یک دولت بزرگ اسلامی زیر پرچم «لا اله الا الله» تشکیل بدهند و این دولت بر همه‌ی دنیا غلبه کند.»^۱

در دنیای معاصر، کسی همچون امام خمینی نمی‌توان پیدا کرد که با نگرش فرهنگ سازی و اصلاحی خاص خود این اندازه تعیین کننده باشد و تکانه عامی را در تمام مسلمانان جهان ایجاد نماید.

ایشان در خط مقدم مبارزه‌ی مقدس و عرفان والای اسلامی و معرفت شهودی و اشراقی قرار دارد و با توجه به نقشی که باید عالمان دین در زمانه ظهور بدعتها، در روشنگری اجتماع داشته باشد، نقش آفرینی می‌کنند، ایشان که در متن فرهنگ اسلامی پرورش یافته‌اند، راه نجات را بازگشت مجدد به فرهنگ اسلامی و دور انداختن فرهنگ‌های مبتذل وارداتی شرقی و غربی، می‌دانند و پیام ایشان از اعماق روح و فرهنگ و تاریخ پرافتخار و حیات و حماسه خودشان درآمده و انعکاس فریادهای نهفته و فرو خفته در درون جان ملت اسلام است.

انقلاب بزرگ اسلامی ملت ایران، دستاورد چنان بینش سترگی است که به خواست خدا هم اکنون می‌رود که به انقلابی جهانی، ماندگار و برباد دهنده کاخ‌های ستم و استعمار و استعمارگری درآید.

نقش نخبگان، پس از پیروزی انقلاب اسلامی

به وضوح مشاهده می‌کنیم که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، این نخبگان فکری بوده‌اند که مهمترین تأثیرات را در جامعه نهاده‌اند، فضای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی را هم رقم زده‌اند و اگر آسیبی بر پیکره باورها نهشته، بخش وسیعی از آن از ناحیه نخبگان بوده است؛ متأسفانه باورهای غلطی در حوزه فرهنگ و اندیشه در افکار نسل معاصر رسوخ یافت که بیشتر این باورها را - به اصطلاح - نخبگان شکل داده‌اند. کسانی که به نشر اندیشه‌های بیگانه مبادرت کردند. آثار سوئی را بر جای نهادند

۱. گروه نویسندگان، در جستجوی راه امام، کلام امام، دفتر اول، (تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۶۲)، ص



که باز باید سالها تلاش فکری سالم صورت پذیرد تا این باورهای سوء برطرف گردد. «نفوذ و نشر اندیشه‌های بیگانه، به نام اندیشه اسلامی و با مارک اسلامی؛ اعم از آنکه از روی سوء نیت یا عدم نیت صورت گیرد، خطری است که کیان اسلام را تهدید می‌کند»^۱

متأسفانه از ناحیه برخی از به اصطلاح نخبگان، تلاشهایی صورت پذیرفت که به اسطوره زدایی از عالم و به بریدن از عوالم ماوراء الطبیعی و به بریدن از آسمان و پیوستن به زمین منجر شد؛ و نیز به اکتفا نمودن به عقل انسانی در برابر وحی سماوی منجر می‌گردد. نتیجه آن به تبلیغات قدسیت زدایی و فروکاستن امور قدسی منجر می‌گردد. قناعت به ظن و گمان و خرد را سبب می‌گشت و نتیجه‌ای جز فرار از امور ماورایی را در پی نداشت.

این فرایند، جامعه ما را به لحاظ فرهنگی به ناکجا آبادی کشنده سوق می‌داد. و بالاخره ضدیت با سنت و قدسیتها فرایند خطر سازی بود که کاستیهای فراوانی را بر ذهنیت فرهنگی جامعه تحمیل نمود.

در نقطه مقابل؛ نخبگان دینی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در راه ترویج فرهنگ اسلامی، فرهنگ عزت‌طبی، فرهنگ مقاومت، ایثار و اخلاق و معنویت پای فشردند. ادبیات نوینی وارد ذهنیت جامعه گردید که به یقین این حرکت نوع دوم، از ماندگاری، اثر بخشی، دوام و تکاپوی بالاتری برخوردار بود؛ زیرا که با گوهر و جانمایه انقلاب اسلامی عجین گشته بود. راز ماندگاری، عظمت و افزایش گستره‌های معنوی انقلاب اسلامی ملت ایران نیز در همین امر نهفته است.

وظیفه نخبگان در شکل دهی فرهنگ عمومی

بطور عموم بزرگترین رسالتی که نخبگان فکری، سیاسی و دینی دارند، این است که با مسئولیت اجتماعی خویش آشنا باشند و با متون و منابع دینی آشنایی کامل داشته باشند و اسلام را به عنوان یک فلسفه سیاسی و اجتماعی به جامعه دینی منتقل بنمایند. نخبگان، رسالت دارند که در حالت خوابگردی جامعه، بیدار باشند و دغدغه بیدار شدن توده‌های انسانی را نیز داشته باشند. این وظیفه‌ای است که باید نخبگان دینی و



فکری جامعه، آن را بر عهده بگیرند، در این راستا وظایفی دارند که عبارت است از:

۱. منطقی و دینی اندیشیدن و جامعه را به اندیشیدن منطقی و معیاری دینی و اسلامی فراخواندن.

نقش نخبگان در این وادی این است که عمق اندیشه را بالا ببرند و به انسانهای جامعه، فعل منطبق بر اندیشیدن و دینی بودن را بیاموزند که در این صورت همه ساختارهای اجتماعی، شکل و روند نوینی، منطبق بر معیارهای دینی خواهد یافت.

این رویکرد نخبگان از آن جهت است که جامعه نباید بدون اندیشیدن و منطقی بودن و دینی بودن حرکت نماید این آموزه را نخبگان منتقل می‌کنند، تا همه چیز براساس معیار، مورد عمل قرار گیرد و به تعبیر قرآن مجید:

«تا هلاک شود هر که می‌خواهد هلاک گردد از روی برهان، و حیات یابد هر که می‌خواهد حیات یابد نیز از روی برهان و منطق»^۱

۲. رهانیدن جامعه از دگم اندیشی

بلائی دگم اندیشی و جمود، آفت بسیار بزرگی برای فرهنگ یک جامعه است، تحجر سیاسی، تحجر فکری، تحجر دینی و... بلائی جامعه‌اند و باعث آنرا جزا زدن همه حرکتها و عقبگردی و ارتجاع می‌شود. نخبگان، موظفند که جامعه را از بلائی جزم و جمود و تحجر و دگم اندیشی برهانند.

۳. آموزش استقلال فکری و دوری از بلائی تقلید

مسئله استقلال در اندیشه و فکر، تحفه‌ای گرانقدر است که می‌تواند جامعه‌ای را به اوج پیشرفت و عظمت برساند. نخبگان باید عمده‌ی دغدغه‌شان، دور نمودن جامعه از تقلیدهای ناروا باشد. تقلیدهای کورکورانه‌ای که بلا می‌باشند و جامعه‌ای را پیرو و تابع و وابسته و متکی به غیر و طفیلی بار می‌آورند. خارج نمودن جامعه از این وضعیت، رسالت نخبگان اجتماعی است.

پیامبر اکرم(ص)، جامعه جاهلی عرب را از تقلیدهای ناروا خارج نمود. و آنهایی را که افتخارشان به پیروی از اجداد و پدران گمراهشان بود، از خوابگردی و غفلت خارج نمود.

۱. سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۲



«گفتند: پدرانمان را بر همین یافتیم و بر آثار آنها اقتدا می‌کنیم»^۱

و همین است معنای این جمله قرآن کریم، که درباره رسول نبی امّی می‌فرماید: «بر می‌دارد بار گران را از دوششان و نیز زنجیرهایی که بر آنها بسته شده»^۲ نخبگان جامعه دینی، دقیقاً رسالتی پیامبر گونه دارند و باید در این راه به تلاش و تکاپویی بایسته بپردازند.

۴. به صحنه درآوردن دین

مقوله دین، آن چیزی است که سعادت پیروان خود را تأمین می‌کند، نخبگان اجتماعی، بنابر رسالتی که دارند موظفند برای به صحنه درآوردن دین، در تمام حوزه‌ها و قلمروها بکوشند و دغدغه دینی سازی ساختارها و اجتماع را داشته باشند و همین است راه درست در ایجاد فرهنگی متعالی در جامعه و همین است راه مبارزه.

«راه مبارزه، عرضه داشتن صحیح این مکتب در همه زمینه‌ها با زبان روز است، حوزه‌های علمیه، که امروز اینچنین شور و هیجان و فعالیت اجتماعی یافته‌اند، باید به مسئولیت عظیم علمی و فکری خود آگاه گردند، باید کارهای علمی و فکری خود را ده برابر کنند، باید بدانند که اشتغال منحصر به فقه و اصول رسمی، جوابگویی مشکلات نسل معاصر نیست»^۳

«این، ما هستیم که مسئولیم، ما به اندازه‌ی کافی در زمینه‌های مختلف اسلامی کتاب به زبان روز عرضه نکرده‌ایم؛ اگر ما به قدر کافی آب زلال و گوارا عرضه کرده بودیم، به سراغ آبهای آلوده نمی‌رفتند. روش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»^۴ خواجه چرا می‌دود تشنه در این کویها»^۵ با چنین عملکردهایی است که نخبگان دینی، فکری و سیاسی، خواهند توانست فرهنگی متعالی و ارزشی و متکامل را به جامعه منتقل نموده و در شکل دهی رفتار فرهنگی و فرهنگ عمومی جامعه نقش محوری و کلیدی بازی کنند.

۱. سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۲۲

۲. سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۵۷

۳. نهضت‌های اسلامی در یکصد سال اخیر، پیشین، ص ۹۰

۴. همان، ص ۹۱



ب) نقش مدیران و سیاستگذاران در شکل دهی فرهنگ عمومی و رفتار فرهنگی

در تاریخ بشری، فراوان دیده شده و می‌شود که افرادی توانسته‌اند مسیر تاریخ را تغییر دهند و توانسته‌اند کارهای بزرگی را انجام دهند و یا به کلی حرکت تاریخ را منفی نمایند و یا حرکت تاریخ را ایده آل، مطلوب و مثبت نمایند، این است که می‌گوییم افراد شایسته و یا افراد ناشایسته در شکل دهی حرکت جامعه و نوع رفتار فرهنگی آنان مؤثرند.

عمل مطلوب مدیران نظام اجتماعی و سیاسی، مردم را به خوبیها و فضیلتها تشویق خواهد نمود؛ بر عکس، عمل نامطلوب مدیران، مردم را به بدیها، تجملات و خودانهادگیها ترغیب و تشویق خواهد نمود. در بخش امور مثبت اثر یک خصلت مثبت و نقش آن را در متن جامعه انسانی مورد ارزیابی قرار می‌دهیم؛

صفت عدل در مدیران

صفت عدل، از مباحث مهم، گسترده و تأثیرگذار فرهنگ اسلامی است. عدل، یک بعد کلامی دارد و یک بعد سیاسی و اجتماعی؛ در بعد کلامی، این صفت چنان مهم است که نظریه و ذهنیت فرد را شکل داده و فرد را برای سیر به سوی صفت عدل و خواهد داشت و در بعد سیاسی و اجتماعی که به رابطه مدیران و حاکمان با جامعه مربوط می‌شود، میزان حفظ اعتدال در رفتار و میزان الفت زندگی و راه اساسی اصلاح جامعه است. عدل، سبب ظهور فضیلتها و امنیت اجتماعی خواهد شد.

عدالت، یک سیاست‌گزینشی از میان مجموع سیاستها نیست؛ بلکه قرار دادن خویش، در فضایی است که امکان صددرصد بی‌عدالتی وجود دارد. لذا گرایش به عدل، نیاز به سازندگی روحی فراوان دارد. عدل، ابتدا از خود شخص و جوانب گوناگون زندگی وی آغاز می‌گردد و سپس در صحنه اجتماع متجلی می‌گردد؛ یعنی اگر حاکمان جامعه ابتدا در حق خویش، صفت عدل را در نظر نگیرند، نخواهند توانست که در حق جامعه این صفت الهی را در نظر گرفته و عمل نمایند، آمدی در شرح غرر و دُرر چنین آورده است:

عدل، صورتی واحد دارد (خطی واحد و مستقیم است) ولی ستم، صورتهای گوناگون دارد و لذا ارتکاب ستم آسان است ولی مزین شدن به صفت عدل، مشکل است.



آن دو شبیه است به خطا خوردن تیر و یا به هدف خوردن آن. خوردن به هدف و در جایگاه قرار گرفتن، نیازمند ریاضت و تعهد است؛ ولی خطا، نیاز به چنین امری ندارد.»

علی علیه السلام می‌فرماید:

در عدل، اقتدا به سنت الهی وجود دارد.^۱

هنگامی که حاکمان، عدالت را در قلمرو شخصی و خانوادگی از خود آغاز کنند، این خصلت، به درون جامعه سرریز شده و جامعه را به سوی عدالت سوق خواهد داد و فرهنگ گرایش به عدالت و عدالتخواهی را نهادینه خواهد ساخت. هنگامی که مردم بی‌عدالتی را مشاهده کنند، به سوی تعدی به حقوق دیگران خواهند رفت. مرحوم نائینی در کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله نقل می‌کند:

«حتی خلیفه ثانی با آن ابهت و هیبت به واسطه یک پیراهن که از حله یمانیه برتن پوشیده بود، چون قسمت آحاد مسلمین از آن حله به آن اندازه نبود، در فراز منبر از آن، مسئول و استیضاح شد و در جواب امر به جهاد «لاسمعاً و لاطاعة» شنید و با اثبات آنکه پسرش عبدا... قسمت خود را به پدرش بخشیده و پیراهن از آن دو حصه ترتیب یافته است، اعتراض ملت را مندفع خواهد ساخت و هم در موقع دیگر، در جواب کلمه امتحانیه که از او صادر شده بود، لثقومتک با السیف، استماع کرد.»^۲

اعتراض به بی‌عدالتیها از ناحیه مردم، اگر به جایی منتهی نشود و اصلاحی را در عملکردهای مدیران ایجاد ننماید، مردم به نوعی وانهادگی نظارتی سوق داده خواهند شد و عصیان و سرکشی و تبعیض در همه متن جامعه تظاهر خواهد نمود. در عدالت چند امر، اکیداً باید مورد اهتمام باشد.

۱. وجود قوانینی عادلانه، که مردم، حس نمایند قانونی عادلانه وجود دارد؛
۲. نیروی اجرا کننده عادل و دلسوز؛ که در این صورت امنیت، و جمعیت خاطری برای مردم پیدا خواهد شد؛

۳. دقت در اجرای عدالت، به شکلی یکنواخت و فراگیر.

اگر مردم، این عناوین را دریابند، به سوی عدالت و اجرای آن خواهند رفت و صفت عدل در بسیط اجتماع فراگیر خواهد شد.

۱. صالح، صبحی. نهج البلاغه (بیروت، ۱۹۸۹)، ص ۲۸۵

۲. محمد حسن، نائینی. تنبیه الامه و تنزیه المله. (تهران، بی‌تا، بی‌نا)، صص ۱۵-۱۲



«هیچ عاقلی نخواهد گفت که هر چه جامعه از لحاظ حق و عدالت، آشفته‌تر باشد، زمینه برای عقاید پاک و تزکیه نفس و عمل صالح بهتر است... مطمئناً اوضاع عمومی و بود و نبود عدالت اجتماعی در اعمال مردم و اخلاق مردم و حتی در افکار و عقاید آنها نیز تأثیر دارد و در هر سه مرحله مؤثر است؛ هم در مرحله فکر و عقیده، هم در مرحله خلق و ملکات نفسانی و هم در مرحله عمل.»^۱

بر عکس این مسئله، ظهور بی‌عدالتیها و تبعیضها، بر هم زننده فرهنگ ملی و اجتماعی و در هم زننده هم سامانهای مدنی، اجتماعی و... می‌باشد.

«تبعیضها، تفاوت گذاشتنها، روح یک عده را که محروم شده‌اند، فشرده و آزرده و کینه جو و انتقام کش می‌کند، و روح عده‌ی دیگر را که به صورت عزیز بلاجهت در آمده‌اند، لوس و نزر و کم حوصله و زود رنج و بیکاره و اسراف کن و تبذیر کن می‌کند؛ در میان یک طبقه، حسد و کینه و انتقام و نفرت و دشمنی و در طبقه دیگر کم حوصلگی نسبت به کار، استقامت نداشتن، اسراف و تبذیر پیدا می‌شود، فکر کنید مجموعاً چه اوضاع و احوالی در اثر بی‌عدالتی در میان مردم پیدا می‌شود.»^۲

از این فرازها دانسته می‌شود که نقش مدیران، به عنوان سیاستگذار حرکت جامعه، در پیدایش هنجارهای فرهنگی و ناهنجاریها، مستقیم است و مردم اغلب به شیوه حاکمان و مدیران اجتماعی عمل و فکر خواهند کرد.

ج) نقش نظام تربیتی در شکل‌یابی فرهنگ عمومی

نظام تربیتی، حکم زیر ساخت و پایه نخستین، در شکل‌گیری فرهنگ عمومی و باورهای ملی را داراست؛ زیرا کودکانی که از آغاز ورود به مرحله فراگیری، وارد مجموعه‌های آموزشی و تربیتی می‌شوند، در مرحله‌ای قرار دارند که افکارشان بتدریج شکل می‌گیرد، شکل‌گیری افکار آنها، با نوعی تمهید و آمادگی فیزیکی و روانی و عاطفی صورت می‌گیرد و در واقع، همان دریافتهای نخستین است که اصلی‌ترین کار را رقم می‌زند. «کیمیای تربیت»؛ ممکن است با سهل انگاریها، یکسو نگریها، قدرت محوریه‌ها، تبدیل به خاکستر گردد و همه چیز را با خود به انهدام و نابودی بکشاند.

۱. مرتضی، مطهری. بیست گفتار. (تهران، انتشارات صدرا، پاییز ۱۳۷۰)، ص ۹۶

۲. همان، ص ۱۰۳



تربیت، نوعی پرورش دادن است، تربیت، محصولی از کار مربی است و این، بستگی به نوع تربیت، نظام تربیتی و شخص مربی دارد. همه فرهنگهای جوامع بشری محصولی از نظام تربیتی، الگوی تربیتی و مربیان است. چنانکه می‌بینیم پس از رنسانس اروپا، با مربیان ملحدی همچون اگوست کنت ملحد و همچون دکارت عقل‌گرای مطلق‌نگر، انسانها از خدا فاصله گرفتند. افسار گسیختگی، بحرانهای معنوی، اخلاقی، معرفتی و بن‌بستهای ویران‌گر و کشنده امروزی نتیجه چنان آموزشهای غلطی بوده است.

نقش تربیت قدسی

تربیت قدسی، در پی تربیت انسانی است که فارغ از همه اسارتها و به دور از همه حصارها و موانع بازدارنده و به دور از هرگونه تصنع و فریب، بتواند در جهت ایفای نقش ممتاز خود برآید و ذخایر فطری و وجودیش باور شود و خمیرمایه‌های فطریش، جنبه عینیت به خود بگیرد و در نهایت، در این نوع از نظام تربیت، انسان بگونه‌ای دیگر تربیت می‌شود که جوهر قدسی و معنایاب به مرحله ظهور و فعلیت برسد.

«انسانی که تا آن هنگام، موجودی بی تفاوت و عادی بود که زندگی یکنواخت و راکد خود را طی می‌کرد، با این حادثه غیر مترقبه، ناگهان آخگری در درونش شعله می‌کشد که به طرز حیرت‌انگیزی، نور تصمیم، اراده، عمل، جهد و ذوق و عشق را نسبت به انتخاب زندگی نو، با هدفی دیگر در او بر می‌فروزد، در چنین مواردی خاطره تمامی تجربه‌ها، آگاهیها، دانشها، حادثه‌ها، اندوخته‌ها و گفتارهایی که تا کنون در انبار وجود او متراکم شده و در بیغوله‌های ذهن ناخود آگاه او محبوس مانده بود، به یکباره به منزله رستاخیزی که از دم مسیحایی صور اسرافیل همه مردگان به گور خوابیده را زنده می‌کند، تمامی وجودش و همه انرژی نهفته‌اش، سراسر عشق و شوق و بیداری و بالندگی می‌گردد و همچون آتشی گداخته و سوزان که مدت‌های مدید در زیر خاکستر پنهان مانده باشد، شعله می‌کشد و ناگهان ذهن؛ زنده و قلب؛ گداخته می‌شود.»^۱

این تربیت، برانگیزاننده‌ی عشقهای نهفته در درون است، عشقی که الهامی الهی

۱. دکتر عبدالعظیم کریمی، رویکردی نمادین به تربیت دینی. (تهران، نشر الغدیر، چاپ اول، پاییز



است، تلاش تربیت قدسی بر پروراندن و بالاندن همین عشق است و نهایت هنرمندیش این است که شوری را در مرتب‌ی ایجاد می‌کند و صدها و هزارها حجاب مادیت و خودیت را از فراروی او می‌زداید، کار این تربیت تأثیر هزارتویی در دل انسان است که می‌تواند به منزله‌ی قرارگاهی الهی باشد.

تربیت قدسی، فرهنگی معطوف به قدسیت را در بسیط جامعه ایجاد می‌کند و عشقی الوهی را سبب می‌گردد. نظام تربیتی، شامل کلیه ساختارهایی است که مسئولیت آموزش و پروراندن افکار و اندیشه‌ها را به عهده دارند که عبارتند از: آموزش و پرورش؛ در سطوح مختلف آن، دانشگاه‌ها و مراکز عالی دانشگاهی، حوزه‌های علمیه، نهادهای مسئول تبلیغات فرهنگی و دینی؛ همچون سازمان تبلیغات و دفتر تبلیغات، وزارتخانه‌هایی نظیر وزارت ارشاد، تحقیقات و علوم و فناوری و... همه‌ی اینها شاکله کلی نظام تربیتی را تأسیس می‌نمایند و محتوای آموزشها را به صورت فرهنگی عام و رفتاری فرهنگی عینیت می‌بخشند.

۴. نقش دین و فهم دینی در فرهنگ سازی

مواجهه آدمی با دین و شناخت و قبول آن، به هر شکلی که باشد، چه متعبدانه و چه فیلسوفانه و چه از سر حس کنجکاو؛ به هر گونه‌ای که باشد، نقش مثبت خود را در رشد فکری و توسعه بینش فرهنگی و اخلاقی و معنوی و اخلاقی انسانها خواهد داشت و نوع رفتار اجتماعی را تنظیم خواهد نمود.

روی آوری به دین، به مثابه عاملی بازدارنده مطرح بوده است. لذا اگر مقایسه‌ای بین جامعه‌های دینی؛ حتی ابتدایی، با جوامع غیردینی، حتی پیشرفته، بعمل آید، خواهیم دید که در جامعه‌ی دینی، اعضای آن پایبندی بیشتری به امور وجدانی و اخلاقی دارند و فرهنگ در نظر آنان با آموزه‌های دینی تلفیق می‌یابد. در این بررسی مقایسه‌ای، به این نکته نیز می‌توان دست یافت که میزان تعامل افراد در درون جامعه دینی و میزان انس و الفت و عواطف و دقت و مراقبت و حساسیت آنها، به مراتب بیشتر از یک جامعه غیر دینی سکولار و لیبرال است که نمونه این قضیه را امروزه می‌توان در مقایسه ساختاری این دو نوع جامعه ملاحظه نمود. ناگفته نگذاریم که دانش دین‌شناسی در تکاپوی خود، به شیوه مقایسه دست می‌یازد؛ زیرا بدون مقایسه معیاری نمی‌توان به حکمی کلی در



مورد جوامع دینی و غیردینی دست یافت، با کمک رویکرد مقایسه‌ای طبقه بندی جوامع و تمیز انواع جوامع میسر می‌شود، لذا دانش دینی برای چنین کاری اهمیت فراوان قائل است و در قرآن مجید، فراوان به این مقایسه عنایت شده است؛ چنانکه نظامهای مبتنی بر شرک و توحید را مقایسه کرده و نظامهای مبتنی بر ولایت الهی و طاغوتی را نیز قیاس نموده و در نتیجه اختلاف امت اسلامی و تفاوت آن را با دیگر امتها مورد مقایسه قرار داده است.

دین، در هستی افراد و در درون آنها لانه می‌کند، و به آنان جهت می‌دهد و از آنان می‌خواهد که به سمت ساختن جامعه‌ای منزه و ناآلوده حرکت کنند و همین افراد؛ نوعی هویت جمعی (امت) معنایی را می‌سازد که با مقوله‌های تزکیه، تربیت الهی، و دستیابی به حکمت، مشخص می‌گردند.

دین، خود زاینده و مولد فرهنگ و مقدم آن نیز است که در نتیجه می‌توان از فرهنگ چنین تعبیری را اراده کرد که فرهنگ؛ محصول تبدالاتی است که میان دین و جامعه برقرار شده که در این تبدالات، هنر، آداب و رسوم و سنتها، باورها، و اخلاق جامعه شکل می‌یابد؛ لذا دین، پیوندی عمیق با کلیه وجوه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی پیدا می‌کند.

«دین، بستگی نیرومندی با کلیه وجوه فرهنگی و نیز سیاسی و اقتصادی دارد و بر آن‌ها تأثیر می‌گذارد و از آنها متأثر می‌شود، هنرها، آداب و رسوم، ادبیات، اخلاق، زبان، دانشها و مفاهیم، ارزشها، آیینها و سازمانهای دینی در امتداد هستی بشر متمدن با دین مرتبط بوده‌اند و هنوز نیز هستند و خواهند بود و تأثیر و تأثرهای آنهاست که حیات و پویایی جامعه را می‌سازد.»^۱ با چنین توصیفات می‌توانیم نقش کارکردی را برای دین، در حوزه‌های مختلف بیان نماییم.

در علوم جامعه‌شناسی، به دلیل اینکه دین، پیوندی عمیق و تنگاتنگ با جامعه پیدا نموده است، دین را از مشخصه‌ها و مؤلفه‌هایی فرض می‌کنند، که بدون آن یک جامعه، نمی‌تواند مسیر حرکت خود را به سلامت طی کند «توجه جامعه‌شناسی به دین، از آن روی است که وجهی از رفتار گروهی است، همچنین در قرون و اعصار گذشته دین، نقشهایی داشته و هنوز دارد که بقای گروههای انسانی را تقویت و پشتیبانی

۱. مسعود جلالی مقدم، درآمدی بر جامعه‌شناسی دینی، (تهران، نشر مرکز، اسفند ۱۳۷۹) ص ۱۱



می‌نماید»^۱

«دین، چنانکه از معنای آن بر می‌آید، پیوستگیهای اعضای جوامع و الزامات اجتماعی را که به وحدت آنان کمک می‌کند، ازدیاد می‌بخشد، چون ارزشهایی که زیر ساخت سیستمهای الزام اجتماعی هستند در بین گروههای دینی مشترکند. دین، توافق گسترده‌ای را در سطح جامعه تضمین می‌کند، به علاوه دین متمایل به آن است که ارزشهای اجتماعی را حفظ نماید»^۲

علاوه بر اینکه دین، در جامعه نقش اجتماعی داشته و در انسجام مؤمنان به خود سختکوشی کرده و به ارائه رهنمود و راهکارهای این مهم می‌پردازد، از جهات گونه‌گون دیگر عملکردهای راهگشای فراوانی دارد؛ مثلاً سلامت روانی جامعه، حفظ تعادل اجتماعی، امنیت، وجود عواطف و احساسات عالی انسانها و دهها و صدها مورد دیگر، که دین در پیاده نمودن همه اینها می‌کوشد، پس دین، کاملاً جنبه‌ی کارکردی انسانی و ارزشی فوق العاده مهمی دارد و بالاخره سیستمی از ارزشهای متعالی است که انسانها فطرتاً به آن نیازمندند و حقیقتی است که دارای کیفیتی مختص به خود می‌باشد و تمامی نمایشهای دینی؛ سازنده جامعه است و قادر است که به لحاظ کارکردی بگونه‌ای ایفای نقش کند که وجود حقیقی جامعه و ارزشهای نهفته در تک تک افراد انسانی تحصّل یابد. «ماکس وبر»، اعتقاد عمیقی دارد که دین، در ذات و جوهر خود منجر به پیدایش نظمی بدیع در جامعه انسانی می‌شود. با اینکه در اندیشه ماکس وبر، بررسی دین، هیچگونه طرحی تکاملی را به همراه ندارد، اما در عین حال جنبه‌های بازدارنده دین در نابهنجاری‌ها بسیار قوی است، ماکس وبر، در بررسی دین، حیطه‌های چندگانه‌ای را مورد دقت و توجه قرار می‌دهد که در تمام این جنبه‌ها، دین تنظیم کننده نوعی خاص از فرهنگ قوی و مقتدر است. حیطه‌هایی که او ارزیابی کرده عبارتند از: تأثیر دین در رفتارهای مطلوب اقتصادی؛ که منجر به احجاف و تعدی نخواهد شد و اگر هم متدنیان به ثروت اندوزی رو آورند، سعی می‌کنند حقوق اقتصادی را رعایت کنند؛ رابطه گروههای اقتصادی با هم در یک فضا و سیستم اخلاقی می‌گنجد.

دین در حقوق اجتماعی مانند نظام خانواده و حقوق فرزندان، سبک و شیوه‌ی

۱. همان، ص ۱۱

۲. همان، ص ۲۲



خاصی دارد که منجر به پیدایش نوعی افکار و ایده و عملکرد می‌شود که این افکار و ایده‌ها از معدل عمق و شدتی بالا برخوردار بوده و به سوی رفع کاستیها و نابهنجاریها سیر خواهد نمود. «دورکهایم» نیز همین قاعده را معمول داشته و نقش دین را در زندگی اندیشمندان، نظام تربیتی، نظام مدیریتی و سایر بخشها، نقش مثبت می‌داند. اجمالاً اگر چتری از قدسیت دین براندیشه نخبگان، مدیران، سیستم آموزشی و تربیتی افکنده شود، باعث پیدایش فرهنگی متعالی در سطح اجتماعی خواهد گردید و جامعه را به سوی امور مطلوب سوق خواهد داد.

نتیجه‌گیری

طرح مدینه متعالی آینده که پس از ظهور اندیشه و ولایت دینی، با تکیه بر نگرش قدسی به عالم و با ایده رجوع به تعالیم آسمانی و مسائل قدسی، در جامعه باید بسط و رونق یابد؛ با شاخص و پارادایم اصلی دین در جامعه است که به عنوان قطب حرکت اجتماعی باید مورد توجه قرار گیرد و حتی بهتر است که مدیران، سیاستگذاران آموزشی و پرورشی، سیستمهای فرهنگی، سیستمهای اقتصادی و... دین را در محور ایده‌ها و عملیات خود قرار دهند؛ در این صورت خواهیم دید که دین، در جامعه شاخص و معیار حرکت همه توده‌های مسلمان واقع خواهد شد. یدخلون فی دین الله افواجا؛ مردم دنیا دسته دسته وارد دین خدا خواهند شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



منابع

۱. زرشناس، شهریار. تأملاتی درباره جریان روشنفکری در ایران. شهر: ناشر، سال.
۲. تیموری، ابراهیم. عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران: چاپ اقبال، ۱۳۳۲
۳. موسسه‌ی فرهنگی قدر ولایت، تاریخ تهاجم فرهنگی غرب، نقش روشنفکران وابسته، ۱۳۷۶ شماره ج ۴.
۴. حرّانی، ابو محمد حسن بن علی بن الحسین بن شعبه. تحف العقول. تهران انتشارات علمیه اسلامی؛ بی تا.
۵. قرآن مجید
۶. مطهری، مرتضی. نهضت‌های اسلامی در یکصد سال اخیر. تهران: بی تا، ۱۳۶۸
۷. گروه نویسندگان، در جستجوی راه امام، کلام امام. دفتراول. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۲
۸. عبد الواحد بن محمد، آمدی. فرر و درر. تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۸
۹. صبحی صالح. نهج البلاغه. بیروت، ۱۹۸۹.
۱۰. نائینی، محمد حسن. تنبیه الامه و تنزیه المله. تهران: بی تا، بی تا، سال؟
۱۱. مطهری، مرتضی. بیست گفتار. تهران: انتشارات صدرا. ۱۳۷۰
۱۲. دکتر کریمی، عبدالعظیم. رویکردی نمادین به تربیت دینی. تهران: چاپ الغدیر، ۱۳۷۴
۱۳. حلابی مقدم، مسعود. درآمدی بر جامعه‌شناسی دینی. تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۹.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی